

برگزیده ها

چند برگ از «دفتر خاطرات دکتر خانلری»^۱

تأسیس بنیاد فرهنگ

تصمیم گرفته بودم که دیگر مطلقاً در کارهای سیاسی و اجتماعی شرکت نکنم و باقی فرصتی را که از عمر باقی‌ست به کارهای ادبی و علمی پردازم. چند بار هم غیر مستقیم این مطلب را به گوش شاه رسانده بودم. چندی بعد از استعفای کابینه علم، یک روز اشرف ما را به ناهار دعوت کرد. از حاضران من بودم، امیر اسدالله علم و دکتر باهری و مهدی پیراسته. در سر ناهار اشرف از هر یک از ما پرسید که به چه شغلی فعلاً مایل هستید. من گفتم که دیگر هیچ شغلی نمی‌خواهم و همین که مجالم بدهند که به کار خودم پردازم برای من کافی است.

طرح کارم را ریخته بودم. سالها در دانشکده ادبیات درس تاریخ زبان فارسی می‌دادم. این رشته را خودم تأسیس کرده بودم. اما هیچ سابقه‌ای در زبان فارسی نداشت. تنها یکی دو تحقیق در این کار انجام گرفته بود به زبانهای فرانسوی و آلمانی که آنها هم چون سالها نزدیک یک قرن از زمان تألیفشان می‌گذشت در بسیاری از موارد کهنه شده بود. در فارسی می‌بایست کار را از ابتدا شروع کرد یعنی می‌بایست چند هزار متن فارسی معتبر مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. در دانشکده هر سال یکی از نکته‌های مهم را انتخاب می‌کردم و به هر یک از دانشجویان کتابی جداگانه می‌دادم تا در آن موارد استعمال و مثالهای مربوط به آن نکته را استخراج کنند. به این ترتیب نزدیک به سیصد رساله که حاصل کار دانشجویان بود فراهم آمده بود، اما البته همه آنها قابل

^۱ دفتر خاطرات دکتر خانلری تا کنون منتشر نشده است. با سپاسگزاری از آقای سعیدی سیرجانی که این بخش از خاطرات زنده‌یاد خانلری را در اختیار مجله ایران‌شناسی قرار داده‌اند.

استفاده نبود و غالب آنها از روی بیدقتی و سهل‌انگاری تنظیم شده بود که محتاج تجدید نظر بود. با این حال هنوز صد یک نکته‌ها و مطالبی که می‌بایست مورد تحقیق قرار بگیرد انجام نگرفته بود. طرحهای دقیقی بصورت دستورالعمل تهیه کرده بودم که پلی‌کپی می‌شد و هر سال به هریک از دانشجویان می‌دادم که از روی آنها کار کنند. البته کاری که اکثر دانشجویان می‌کردند بسیار سرسری و فقط برای رفع تکلیف و گرفتن نمره و آخر سر گرفتن لیسانس بود و کار علمی تلقی نمی‌شد، برای این کار و دهها کار دیگر مربوط به زبان و ادبیات و تاریخ ایران تهیه یک کادر علمی که با اصول و قواعد کار آشنایی و با یکدیگر همکاری داشته باشند لازم بود. هیچ یک از فرهنگهایی که تا آن زمان تألیف شده بود بر یک اساس علمی استوار نبود. طرحی برای یک کار بزرگ علمی درباره فرهنگ تاریخی زبان فارسی ریخته بودم که یک دستگاه علاقه‌مند و دانای کار برای انجام دادن آن لازم بود و البته در وضع اقتصادی آن روزگار توقع کار مجانی و دلخواه از کسی نمی‌توانستم داشته باشم.

طرحی برای تأسیس یک دستگاه تحقیقاتی ریخته بودم. تجربه چندین ساله به من ثابت کرده بود که این گونه کارها را در دانشگاه و با همکاری دانشجویان و استادان نمی‌توان انجام داد. بنابراین تأسیس یک مؤسسه تحقیقاتی علمی ضرورت داشت. این طرح را آماده کرده بودم و درصدد آن بودم که از اشخاص ثروتمند و علاقه‌مند به فرهنگ ایران کمک بخواهم و دنبال زمینه‌ای برای این کار می‌گشتم. ضمناً مجله سخن را خودم بر عهده گرفته بودم و باقی ایام فراغت را هم در منزل ییلاقی واقع در تجریش کار می‌کردم.

در اواخر تابستان ۱۳۴۳ از طرف دربار به من مراجعه شد که نسخه‌ای از آن طرح را که عنوان «بنیاد فرهنگ ایران» داشت برای مطالعه شهبانو بفرستم. چند روزی تأمل کردم و درست نمی‌دانستم که این مطلب را با مقامات وزارت دربار چه کسی مطرح کرده و غرض از خواستن نسخه اساسنامه چیست. اما چون مطالبه آن مکرر شد ناچار نسخه آن را فرستادم. چندی بعد ایزدی که از کارمندان دربار بود پیغام آورد که این طرح مورد توجه واقع شده و شهبانو علاقه دارد که ریاست افتخاری آن را بر عهده بگیرد و اشرف هم به آن علاقه بسیار دارد. از من خواستند که متن فرمان تأسیس این بنیاد را تهیه کنم زیرا که شاه می‌خواهد فرمانی در این باب صادر کند. یادداشتی کردم و فرستادم و چندی بعد فرمان صادر شد که در آن ذکر شده بود که ریاست افتخاری با شهبانو نیابت ریاست با اشرف باشد. پس از آن هم شهبانو مرا خواست و دستخطی مبنی بر انتصاب

من به دبیرکلی و مدیرعاملی بنیاد فرهنگ ایران به من داد. ظاهراً مؤسسه مستقلی بود غیر دولتی که می بایست با اعانه اشخاص خیر اداره شود. هیأت امنای از چند بازرگان معتبر و دوسه رئیس بانک و رئیس سازمان برنامه و مدیرعامل شرکت نفت یعنی دکتر اقبال و اسدالله علم که واسطه ارتباط با دربار بود معین کردیم. اسامنامه را به ثبت رساندیم و دیگر می بایست شروع به کار می کردیم. اما هنوز بودجه ای وجود نداشت. دستخط انتصاب من به این سمت در آبان ماه ۴۳ صادر شده بود. موقه دفتر بنیاد را در محل مجله سخن قرار دادم. دکتر علی فاضل که در وزارت فرهنگ مدیر کل دفتر من بود آمد و شروع به همکاری کرد. صبحها در دفتر مجله کار می کردم اما هنوز از بودجه خبری نبود. تا آخر اسفند از طرف شهبانو مبلغ بیست و پنج هزار تومان بعنوان اعانه به بنیاد رسید که در مخارج ثبت بنیاد و مختصر حقوق دکتر فاضل و مخارج اداری صرف شد. از بازرگانان و بانکها چیزی عاید نشد.

از اوایل سال ۴۴ که عمارت جدید سازمان خدمات اجتماعی واقع در خیابان قوام السلطنه و محاذی موزه ایران باستان به اتمام رسید چهار اطاق را در طبقه چهارم آن از طرف اشرف به بنیاد واگذار کردند. در هیأت امنای موضوع بودجه مطرح شد و دکتر اقبال بعهده گرفت که سالی یک میلیون تومان به دفتر شهبانو بپردازد تا از آن جا بعنوان اعانه به بنیاد فرهنگ ایران تحویل شود. مبلغ قابلی نبود اما با صرفه جویی بسیار کمی کارها راه افتاد. شروع به کار کردم و برنامه ای برای کارنوشتم که در هیأت امنای خواندم و تصویب شد. ابتدا شعبه های ذیل را تأسیس کردم: شعبه فرهنگ زبان فارسی، شعبه تاریخ زبان، شعبه اصطلاحات علمی، شعبه اسناد و مدارک و کتابخانه، شعبه انتشارات.

البته کار بنیاد، انتشار کتاب نبود و این کار را دستگاههای دیگر برعهده داشتند که در آنها جنبه تجارتي مراعات می شد و بنیاد نمی توانست از این حیث ناشر خوبی باشد. اما از طرف دیگر حاصل تحقیقات و مطالعات و چاپ بسیاری از کتابهای مهم که هنوز چاپ نشده بود از نظر بازرگانی کارهای پرفایده ای نبود تا مؤسسات تجارتي و کاسبی به انتشار آنها رغبت داشته باشند، بنابراین ناچار تأسیس شعبه انتشارات از همان آغاز کار لازم بود.

من از این کار بسیار راضی بودم. عده ای را جمع کردم و به تربیت آنها پرداختم. اما آموختن آداب تحقیق و تتبع ذوق و علاقه خاص می خواهد. در هر شعبه کسانی می آمدند و اظهار علاقه می کردند اما هنوز درست راه و چاه را نشناخته از این کار دل سرد می شدند و دنبال کارهای آسانتر و پرفایده تری می رفتند. در بنیاد فرهنگ دستمزد هنگفتی به

همکاران داده نمی‌شد، چنان که خود من هم نسبت به موارد مشابه دستمزد قلیلی برای خودم منظور کرده بودم. این امر دو علت داشت یکی قلت بودجه بنیاد بود و دیگری این که می‌ترسیدم اگر دستمزدها زیاد باشد درهای توصیه و توقع دستگاہهای مختلف باز می‌شود و اشخاص مختلفی را که صلاحیت چنین کارهایی نداشتند به من تحمیل می‌کردند و بسا ممکن بود که نتوانم از عهده رد تقاضاها برایم چنان که دوسه نفر را خود فرج توصیه کرد و من ظاهراً قبول کردم. اما پس از آن که معلوم شد در این کار آش و پلویی وجود ندارد از همکاری با بنیاد منصرف شدند و به سراغ دستگاہهایی رفتند که مزد بیشتر و کار کمتر از آنها می‌خواستند.

مشکل بزرگ این بود که هر تازه‌واردی می‌بایست مدت‌ها وقت صرف کند تا با اسلوب کار آشنا شود و وقتی که می‌رفت و دیگری را بجای او می‌آوردیم ناچار مدت‌ها وقت دیگر تلف می‌شد تا این یکی کار را یاد بگیرد. با این حال من که همه عمر را به معلمی پرداخته بودم و سر و کله زدن با جوانان را عادت کرده بودم از این مشکل نمی‌ترسیدم و کار را ادامه می‌دادم.

کم کم در خارج از ایران هم بنیاد فرهنگ شناخته می‌شد و ایران‌شناسان خارجی و مؤسسات علمی و فرهنگی جهان که به طریقی با مطالعات راجع به ایران سر و کار داشتند به چشم اعتبار و تقدیر به این مؤسسه می‌نگریستند و هرچه کار پیشتر می‌رفت این شأن و اعتبار در نظر جهانیان رو به افزونی می‌رفت.

هر روز مرتباً به شعبه‌های مختلف بنیاد سرکشی می‌کردم و دستورهایی را که لازم بود می‌دادم و البته این رفتار موجب تشویق و دلگرمی همکاران می‌شد. کارهای علمی بنیاد بر طبق برنامه ادامه داشت. صبحها آن جا کار می‌کردم. درسهای دانشکده را مرتب ادامه می‌دادم. بعد از ظهرها در خانه کوی دوست به تنظیم یادداشتهای مربوط به زبان فارسی می‌پرداختم. دو جلد آن به این طریق تدوین شد و به چاپ رسید.

چند سطر از آغاز «خاطرات دکتر خانلری» به خط وی:

تقسیم کرده بودم که در وقت ملاقات با خانلری در وقت کسب در باقی درستی را که از برای باقی است
 که در وقت ملاقات با خانلری در وقت کسب در باقی درستی را که از برای باقی است
 اتفاقاً که در وقت ملاقات با خانلری در وقت کسب در باقی درستی را که از برای باقی است
 و در وقت ملاقات با خانلری در وقت کسب در باقی درستی را که از برای باقی است